

سیری در مفاهیم و نظریه‌های خشونت، پرخاش و پرخاشگری به منظور ساخت و ارائه یک مدل علی - توصیفی خشونت در ورزش

علیرضا محسنی تبریزی
دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

محمد مهدی رحمتی
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی

چکیده

مقاله حاضر، ضمن تعریف مفهومی پرخاشگری و خشونت و تمایز مفهومی این دو، به بررسی نظریه‌های مربوط به خشونت و پرخاشگری ورزشی می‌پردازد. سوال اساسی اینست که "خشونت ورزشی چیست و چه عواملی در بروز آن مؤثر هستند؟ رهیافت زیست‌شناختی و تئوری ناکامی - پرخاشگری بیشتر معطوف به ماهیت عام خشونت و پرخاشگری است اما در نظریه‌های جامعه‌شناسی بیشتر به عوامل اوباشگری و خشونت در ورزش توجه می‌شود. تأکید مقاله حاضر بر توجه دادن به کاستی‌های هر یک از این نظریه‌هاست. در نهایت محققین با تلفیق دیدگاه‌های آسیب‌شناختی کلارک و دیدگاه کارکردگرایی ساختاری، مدل علی - توصیفی خود را برای مطالعه ابعاد آسیب‌شناختی رفتار تماشاگران فوتبال در ایران پیشنهاد می‌کنند.

واژگان کلیدی: پرخاشگری، خشونت ورزشی، مدل علی - توصیفی، ناکامی - پرخاشگری، کارکردگرایی ساختاری

درآمد

خشونت، پرخاش و پرخاشگری را، از این منظر که در محدوده روابط متقابل اجتماعی تجلی و بروز می‌یابند، می‌توان پدیده‌هایی اجتماعی-روانی تلقی نمود و مطالعات تجربی و تحقیقات نظری آن را در حیطه تتبعات روان‌شناسی اجتماعی دانست. با این حال باید توجه داشت که علیرغم توجه وافر صاحب نظران در چند دهه گذشته به مفاهیم خشونت، پرخاش و پرخاشگری و کاربرد وافر آن در زمینه‌ها و محیط‌های اجتماعی به ویژه در محیط‌های ورزشی، هنوز این مفاهیم و نظریه‌های مربوط به آنان دارای ابهاماتی است که دانش پژوهان را در نحوه بهره‌گیری از آنها در علوم اجتماعی و علوم رفتاری سردرگم و مرددمی کند.

این خود بدان علت است که در ادبیات روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی کجرفتاری همانطور که لوک لامارش، ژوزه دزیل و لوک بدار (۱۹۹۹) متذکر شده‌اند، واژه‌های خشونت، پرخاش و پرخاشگری گرچه در بعضی از متون و منابع به طور مترادف و متناظر به کار رفته‌اند، اما مفاهیمی با معانی روان‌شناختی اجتماعی متفاوت اند. «پرخاش رفتار است، اما پرخاشگری معمولاً به عنوان صفت شخصیتی یا سابق بنیادی، یا حتی حالت عاطفی یا نگرش تعریف می‌شود» (پیشین ۲۱۸). به تعبیر لئونارد برکویتز (۱۹۹۳) پرخاشگری تمایل نسبتاً دائم به ابراز رفتارهای توأم با پرخاش از سوی فرد در موقعیت‌های مختلف است.

از طرفی خشونت را نباید با پرخاش یکی پنداشت. بسیاری از صاحب نظران این دو مفهوم را معادل ندانسته‌اند. لامارش، دزیل و بدار (۱۹۹۹) خشونت را شکل افراطی پرخاش پنداشته، آن را "اقدام عمدی به منظور ایجاد آزار جسمی یا روانی شدید در دیگران" تعریف کرده‌اند. همچنین، خشم نیز با پرخاش مترادف نیست. «خشم هیجانی است که می‌توانیم به هنگام روبرو شدن با رویدادهای ناخوشایند نشان دهیم» (همان). افزون بر این ابهامات در معانی، مفاهیم و معرفی‌های مربوط به پرخاش، پرخاشگری و خشونت و سردرگمی در نحوه بهره‌گیری از آنها در حوزه‌های علوم اجتماعی و علوم رفتاری، نظریه‌های پرخاشگری و خشونت در ورزش نیز هرگز بطور جامع و سیستماتیک منظم و مدون نگردیده‌اند. این خود شاید یکی از علل پراکندگی آراء و نظریه‌های پرخاشگری و خشونت در ورزش باشد.

با توجه به گستردگی و رواج ورزش فوتبال در نیم قرن اخیر و عرصه پهناور آن نسبت به سایر

رشته‌های ورزشی - که از یکسو معلول جاذبه‌ها و جذابیت خود این رشته ورزشی است

واژسوی دیگر حضور انبوه تماشاگران را در میادین فوتبال به همراه دارد. بیش از سایر رشته‌های ورزشی شاهد برخوردهای خشن و هیجانی طرفداران، تماشاگران و بازیکنان بوده‌ایم، به گونه‌ای که امروزه در اغلب کشورهای صاحب فوتبال نوع خاص و سازمان یافته‌ای از پرخاشگری و خشونت موسوم به اوباشگری را شکل داده است. اوباشگری به عنوان آشکارترین جلوه اجتماعی خشونت در ورزش فوتبال ابتداء در دهه ۶۰ و در عرصه رقابت‌های فوتبال بریتانیا ظاهر گردید و پس از آن در سایر کشورها نیز به تدریج پدیدار شد. به این ترتیب اوباشگری که زمانی در ورزش فوتبال به عنوان پدیده‌ای انگلیسی شناخته می‌شد، در بسیاری از کشورهای اروپایی، آمریکای لاتین، آسیای، آفریقائی و حتی استرالیا طی دودهم گذشته شیوع یافت و امروزه در کشورهای آلمان، هلند، ایتالیا، بلژیک، ترکیه، آرژانتین، مصر و غیره، به عنوان معضلی اجتماعی سبب نگرانی دست اندرکاران ورزش و مسؤولین جامعه را فراهم ساخته است. چنین پدیده‌ای با توجه به مکان، زمان، جنس و مانند آن می‌تواند شکل‌ها و صور مختلفی به خود بگیرد.

خشونت و پرخاشگری

خشونت ورزشی چیست و چه عواملی در بروز آن مؤثر هستند؟ این پرسش چند دهه است که ذهن دست اندرکاران، مقامات ورزشی و نیز اندیشمندان علوم اجتماعی را به خود مشغول کرده است. رفتار طرفداران و تماشاگران فوتبال در برخی موارد به دلیل ارتباط با ایجاد وضعیتها و شرایط پرخاشجویانه می‌تواند به عنوان رفتاری تهدیدآمیز تلقی شود. در این معنا، عملکرد بسیاری از تماشاگران و طرفداران فوتبال را می‌توان بعنوان رفتاری پرخاشجویانه و نه خشن، تلقی کرد.

تلاشهای زیادی برای تمایز بین پرخاشگری^۱ و خشونت^۲ صورت پذیرفته است. اما اکثر این تلاشها چندان روشنگرانه نبوده‌اند. گاهی از واژه پرخاشگری برای توصیف رفتار عصبی خشونت‌آمیز با نیت صدمه زدن به دیگری و یا آسیب وارد کردن به اموال و داراییها استفاده می‌شود. گاهی نیز مراد از پرخاشگری ناظر به توصیف فعالیت‌های مخاطره‌آمیز است. بنابراین، یک فرد پرخاشجو ممکن است توسط برخی فردی خشن و منفور، و توسط برخی دیگر فردی پر تحرک و سختکوش در نظر گرفته شود.

ارزش فروم همه اعمالی را که سبب آسیب رساندن به شخص، شیء یا جانور دیگر شود و یا با چنین قصدی صورت گیرد پرخاشگری می نامد (فروم ۱۳۶۳، ص ۱۲). ارونسون نیز خشم و پرخاشگری را عملی می داند که هدفش اعمال صدمه، آسیب و رنج است (ارونسون ۱۳۶۹، ص ۱۶۳). با توجه به این تعاریف می توان اذعان نمود که پرخاشگری کنشی است که شامل آسیب رسانی بدنی و روانی است، جنبه تعمدی دارد، امری تصادفی بشمار نمی آید، و مهمتر از همه اینکه یک کنش محسوب می گردد.

به این ترتیب می توان گفت که پرخاشگری و خشونت مفاهیمی به هم مرتبط هستند، اما وضعیتهای متفاوتی را در یک پیوستار در بر می گیرند. پرخاشگری برای توصیف جنبه های گسترده ای از کنشها در فعالیت های ورزشی مختلف مورد استفاده قرار می گیرد. مثلاً، یک ورزشکار گلف را می توان به دلیل اتخاذ رویه ای برای غلبه بر رقیبش در یک رقابت، پرخاشگر در نظر گرفت. یا اینکه، شرکت کنندگان در فعالیت های ورزشی گوناگونی مانند تنیس، مشت زنی یا شطرنج می توانند دارای حالتی باشند که پرخاشجویانه تلقی گردند. افزون بر این، شرکت کنندگان و تماشاگران فعالیت های ورزشی می توانند به خاطر برخی رفتارهای خاصی که جنبه تحقیرآمیز دارند، پرخاشگر تلقی شوند. این حالت در صورتی رخ می دهد که در جریان یک رقابت ورزشی یکی از رقبای گروهی از تماشاگران طرفدار یک تیم قصد تضعیف روحیه طرف دیگر یا تماشاگران طرفدار تیم مقابل را داشته باشند.

برکویتز^۱، روان شناس اجتماعی برجسته معاصر، نیز با تعریف پرخاشگری به عنوان آسیب رساندن عمدی به دیگری، می افزاید که این آسیب ممکن است روانی یا فیزیکی باشد. خشونت معمولاً براساس شدت آسیب از پرخاشگری متمایز می شود. خشونت کنشی است که عامل آن به عمد تلاش برای آسیب رسانی فیزیکی به دیگری می نماید (برکویتز ۱۹۸۶، ص ۳۰۷).

برخی از پژوهشگران بین دو نوع پرخاشگری، یعنی پرخاشگری بازتابی^۲ و ابزاری^۳ تمایز قایل می شوند. پرخاشگری بازتابی یا کینه توزانه با هدف ایراد آسیب فیزیکی یا روانی، به عنوان یک هدف و نه ابزار در نظر گرفته می شود (آلدرمن^۴، ۱۹۷۴، ص ۲۲۵). به تعبیر لئونارد^۵

1. Berkowitz

2. Reactive_Reflective

3. Instrumental

4. Alderman

5. Leonard

این نوع پرخاشگری دارای مؤلفه‌ای اساساً احساسی و هدفش آسیب رسانی است (لئونارد، ۱۹۸۸، ص ۱۶۵). برکویتز این نوع پرخاشگری را «پرخاشگری عصبی» می‌نامد که در جریان آن فرد پرخاشگر فرد یا افراد دیگر را به عنوان تهدید یا محرکی آسیب رسان تلقی می‌کند (برکویتز، پیشین). «پرخاشگری ابزاری» شامل اعمال ضرب و جرح و وارد ساختن درد و رنج به دیگری یا دیگران به عنوان ابزاری برای دستیابی به یک هدف است که شکل محسوس آن می‌تواند دستیابی به اهداف گوناگونی مانند پاداش مادی، پیروزی، یا تحسین باشد. این نوع پرخاشگری متضمن خشونت غیر احساسی و معطوف به انجام وظیفه است (لئونارد، همان). در عرصه فعالیت‌های ورزشی، خشونت و پرخاشگری در هر دو شکل ابزاری و بازتابی تجلی می‌یابد که از سوی افراد حاضر و مشارکت‌کننده در رویداد ورزشی در قبال سایر بازیکنان، تماشاگران، مربیان، مقامات ورزشی، عامه مردم و اموال صورت می‌پذیرد (آلدرمن، پیشین، ص ۲۲۹). با توجه به مباحثی که مطرح گردید، می‌توان خشونت و پرخاشگری را از نظر مفهومی به عنوان کنشی در نظر گرفت که از جانب فرد یا افرادی و از روی اراده و آگاهی، به منظور آسیب رسانی فیزیکی یا روحی - روانی به دیگری / دیگران انجام می‌پذیرد. افزون بر این، در تعریف پرخاشگری و خشونت به مفهوم بی‌توجهی به عواقب و پیامدهای عمل که منجر به آسیب دیدگی دیگری / دیگران می‌شود نیز تأکید می‌شود. بنابراین، خشونت با رفتار، کنش و کاربرد نیروی فیزیکی خشن، ناهنجار و آسیب‌زا مشخص می‌گردد. همچنین، خشونت را می‌توان به مثابه تجلی افراطی و شدید خشم و عصبانیت به صورت احساسی و یا کلامی در نظر گرفت. عنصر ذاتی خشونت را پرخاشگری شکل می‌دهد که می‌توان آن را به عنوان واکنش ارادی یک فرد یا گروه در تحمیل و وارد ساختن درد و رنج به افراد دیگر در نظر گرفت. به این ترتیب، خشونت ورزشی را می‌توان به عنوان رفتاری تعریف کرد که خارج از قواعد و مقررات ورزشی رخ می‌دهد، سبب آسیب عمدی می‌گردد، و ارتباط مستقیمی با اهداف رقابتی ورزش ندارد (تری و جکسون^۱، ۱۹۸۵، ص ۲). آسیب رساندن به دیگری، روش‌های بسیار زیادی دارد که می‌تواند شامل تحقیر، اهانت، دشنام، یا تلاش برای آسیب جسمی باشد. در هر مورد، هدف آسیب رساندن، یعنی نوعی درد و رنج فیزیکی یا روانی، است.

نظریه‌های مربوط به خشونت و پرخاشگری ورزشی

در مورد منشاء رفتارهای خشونت‌آمیز انسان تاکنون تبیین جامع و یگانه‌ای ارائه نشده است. بحث در این مورد که ماهیت نوع بشر پرخاشجو و بی رحم، یا نجیب و پاک است، از دیر باز موضوع بحث بسیاری از فلاسفه بوده است. ژان ژاک روسو فیلسوف فرانسوی قرن هیجدهم شرارت و خباثت بشر را امری غیر فطری و محصول جامعه تلقی می‌کرد. به تعبیر وی، انسان شریف و پاک، گام به دنیایمی نهد و این جامعه است که شرارت و کینه توزی را به وی می‌آموزد و او را خشن و بی رحم بار می‌آورد. اما بر خلاف روسو، توماس هابز فیلسوف انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم موانع و اجبارهای اجتماعی را برای مهار و بازداشتن بشر از وحشیگری و یبریت امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانست.

در حوزه علوم انسانی و اجتماعی سه رهیافت عام در مورد تبیین خشونت و پرخاشگری وجود دارد که به گونه‌ای خاص به خشونت و پرخاشگری ورزشی نیز تعمیم داده شده‌اند. این سه رهیافت را می‌توان رهیافتهای زیست شناختی^۱، روان شناختی^۲ و جامعه شناختی^۳ نام نهاد. در ادامه مقاله به ترتیب هر یک از این رهیافتهای مطرح و نقد می‌شوند.

۱. رهیافت زیست شناختی

کهن‌ترین و شناخته شده‌ترین تبیین در مورد پرخاشگری و خشونت انسان معطوف به این نگرش است که انسان به دلیل طبیعت زیستی اش تا حدودی برای ارتکاب خشونت «برنامه ریزی» شده است. به زعم پیروان این دیدگاه بدبینانه، انسان مانند بسیاری دیگر از انواع حیوانی دارای سائقی^۴ فطری برای دست یازیدن به خشونت و پرخاشگری است که تنها هراس از تنبیه آن را مهار می‌سازد. رهیافت زیست شناختی در قالب چند تئوری به تبیین منشاء خشونت و پرخاشگری انسان پرداخته است که مطرح‌ترین آنها، موسوم به «تئوری رفتار غریزی»^۵ است.

1. Biological

2. Psychological

3. Sociological

4. Drive

5. Instinct Theory

الف) تئوری رفتار غریزی

تئوری رفتار غریزی با نام زیگموند فروید^۱ و کنراد لورنز^۲ پیوند خورده است. به زعم فروید کلیه رویدادها و فعالیتهای انسان - کنشها، اندیشه‌ها، احساسات و آرمانها- تحت حاکمیت و تعیین نیروهای غریزی قدرتمند، به ویژه نیروی جنسی و پرخاشگری قرار دارند. فروید انسان را موجودی اساساً مکانیکی در نظر می‌گیرد که قوانین طبیعی مشابه با سایر موجودات زنده بر رفتار او حاکم است (جیل و زیگلر^۳ ۱۹۹۲، ص ۱۰۸). به نظر فروید، رفتار انسان براساس قانون بقای انرژی و از طریق نوع منحصر به فردی از انرژی تحریک می‌شود*. به نظر وی، جلوه‌های ذهنی انگیزشهای فیزیکی به شکل آرزوها جلوه‌گر می‌شوند که همان غرایزند. غرایز نشانگر حالتی ذاتی هستند که در پی تخلیه تنشها می‌باشند. کلیه فعالیتهای انسان مانند فکر کردن، یاد آوری، و خواب توسط غرایز تعیین می‌شوند و به تعبیر فروید، غرایز «علت غایی کلیه فعالیتهای» به شمار می‌آیند. فروید با اذعان به وجود احتمالی غرایز بی شمار، دو دسته از غرایز را تحت عنوان غریزه بقا^۴ و غریزه مرگ^۵ به عنوان غرایز اصلی تشکیل دهنده طبیعت بشر در نظر می‌گیرد. غریزه بقا در بردارنده نیروهایی است که در جهت حفظ و بقای فرایندهای حیاتی عمل می‌کنند و ضامن تکثیر نوع بشر هستند. به نظر وی، انسان با یک غریزه مرگ نیز زاده می‌شود و این غریزه هنگامیکه معطوف به درون گردد به صورت تنبیه و مؤاخذة خود ظاهر می‌گردد و در موارد افراطی منجر به خودکشی می‌شود. این غریزه هنگامیکه متوجه بیرون گردد به صورت خصومت، خشونت، آزار و اذیت، تخریب و قتل تجلی می‌یابد. غریزه بقا با قرار گرفتن در برابر غریزه مرگ خصلت خود ویرانگری را متوجه بیرون و دیگران می‌کند. به نظر فروید، انرژی ویرانگر از طریق فعالیتهای مجاز اجتماعی مانند بازیها و فعالیتهای ورزشی تخلیه می‌شود، و یا اینکه از طریق پرخاشگری، معطوف به دیگران می‌شود (مایرز^۶ ۱۹۹۴، ص ۲۵۴).

کنراد لورنز مانند فروید بر این باور است که انسان دارای میل طبیعی به ارتکاب خشونت

1. S.Freud

2. Hjelte and Ziegler

3. K.Lorenz

* براساس قانون بقای انرژی، انرژی ممکن است از حالتی به حالت دیگر تغییر یابد اما هیچگاه از بین نمی‌رود.

4. Eros

5. Thanatos

6. Myers

است. رفتار در وهله نخست نتیجه یک انگیزه عمده درونی به سوی عمل است نه عکس العمل در برابر شرایط طبیعی و تنها یک محرک طبیعی این عمل را آزاد می‌کند. لورنز استدلال می‌کند که انسانها مانند سایر انواع حیوانی دارای غریزه‌های پرخاشجویانه هستند. به عنوان مثال، هر انسانی به طور طبیعی تمایل به حفظ سلامتی و داراییهای خویش دارد. پرخاشگری اساساً از یک غریزه موروثی جنگیدن سرچشمه می‌گیرد و در جریان تکامل، به خاطر سودمندیهای فراوانی که دارد پرورش و توسعه می‌یابد. مثلاً جنگ سبب پراکندگی جمعیت در عرصه‌ای گسترده‌تر می‌شود و به این ترتیب حداکثر بهره برداری از منابع طبیعی موجود را میسر می‌کند (بارون و بایرون^۱ ۱۹۹۴، ص ۴۳۷؛ فلدمن^۲ ۱۹۹۳، ص ۶۶۷).

به زعم لورنز، هنگام چاره اندیشی در مورد کنشهای خشونت‌آمیز در جامعه، به جای غفلت از غریزه‌های طبیعی باید به محیطهای مهار شده‌ای توجه داشت که مجال و فرصت تخلیه پرخاشگری را در بستر اجتماعی مناسب و سودمندی فراهم می‌سازند. نکته تأمل برانگیز در دیدگاه لورنز این است که انرژی پرخاشجویانه در افراد انسانی پیوسته در حال انباشت است و در نهایت باید تخلیه شود و هر چه این انرژی بیشتر متراکم شود با شدت بیشتری تخلیه می‌شود. به نظر وی جامعه باید از طریق ابزارهای مجاز و پذیرفته شده‌ای مانند شرکت در رقابتها و فعالیتهای ورزشی مجراهای مناسب برای تخلیه این انرژی را فراهم سازد تا از تخلیه آن به شیوه‌های نامناسب جلوگیری به عمل آورد. لورنز معتقد است همانگونه که یک حیوان گرسنه پس از غذا خوردن سیر می‌شود، تخلیه و تجلی ضابطه‌مند پرخاشگری نیز منجر به ارضای نیاز به پرخاشگری در انسان می‌گردد (فلدمن، پیشین، ص ۶۶۸). از دید وی چنانچه انباشت خود به خودی غریزه پرخاشگری در دستگاه عصبی از راه پرخاشگری تخلیه نشود یا در مسیرهای دیگری قرار نگیرد، فوران انفجارآمیز خشونت می‌تواند حتی بدون وجود محرکهای بیرونی قابل مشاهده نیز رخ دهد. از این رو، لورنز «مسیرهای دیگر» را بسیار ضروری و مورد نیاز می‌داند. به بشر متمدن امروزی از اینکه نمی‌تواند سائق پرخاشگری اش را به میزان کافی تخلیه کند در رنج است (برکویتز ۱۹۸۶، ص ۳۰۹). لورنز بر خلاف فروید که غرایز مرگ و زندگی را نیروهای متعارض با یکدیگر در نظر می‌گرفت، تمایل به بقا و زندگی را با تمایل به پرخاشگری کاملاً سازگار می‌داند (برم و کاسین^۳ ۱۹۹۳، ص ۳۵۰).

1. Baron and Byren

2. Feldman

3. Brehm and Kassir

دسموند موریس^۱ از پیروان تئوری رفتار غریزی با الهام از اندیشه‌های لورنز معتقد است که پرخاشگری صفت غریزی کلیه حیوانات و از جمله انسان است. ورزش، در واقع شکلی «سالم» از رفتار خشونت‌آمیز است، و ورزش به طور عام و ورزش فوتبال به طور خاص فرصتی بسیار مناسب را برای تخلیه انگیزشهای خشونت‌آمیز غریزی فراهم می‌آورد (کشمور^۲ ۱۹۹۸، ص ۹۱). در همین راستا، ورزش ابزار و تمهیدی مهار شده برای تجلی خشونت به شمار می‌آید و بروز خشونت در ورزشهای مدرن، به استناد چنین دیدگاهی، پیامد سرکوب اجتماعی رفتارهای پرخاشجویانه‌ای است که در دوره‌های پیشین مردمان امکان پرداختن به آنها را داشته‌اند. برخی از نظریه پردازان انسان‌شناسی با تکیه بر تئوری رفتار غریزی چنین نتیجه گرفته‌اند که ورزشهای نوین، در واقع بدیل و جانشینی برای نبردها و جنگهای پیشین می‌باشند. این نظریه پردازان به عنوان شاهد مثال مدعای خویش به آداب، مناسک و تشریفات رویدادهای ورزشی، قواعد حاکم بر فعالیتهای ورزشی و نیز برخی از ورزشهای پر برخورد فیزیکی اشاره می‌کنند (بلانچارد^۳، ۱۹۸۵).

ظهور پدیده خشونت و اوباشگری بین تماشاگران فعالیتهای ورزشی در چارچوب تئوری رفتار غریزی با توجه به ورزش مدرن و ماهیت آن تبیین می‌شود. به زعم نظریه پردازان این تئوری، ورزش در شکل سنتی خود بیشتر معطوف به جنبه‌های عملکردی بود، به این معنا که افراد به شکل مستقیم و از طریق مشارکت عملی در فعالیتهای فیزیکی امکان تخلیه انرژی خشونت‌آمیز و پرخاشجویانه را پیدا می‌کردند. افزون بر این، فرصت مذکور از طریق درگیرها و جنگهایی که به وقوع می‌پیوست در اختیار افراد و جوامع قرار می‌گرفت. اما در دوره مدرن، از یک سو فعالیتهای فیزیکی و بدنی - که امکان تخلیه انرژی پرخاشجویانه را فراهم می‌ساخت - به گونه‌ای محسوس کاهش یافته‌اند، و از دیگر سو به مدد رشد و گسترش تکنولوژیهای رسانه‌ای و به همراه آن رواج پدیده‌هایی مانند حرفه‌ای شدن^۴ و نخبه‌گرایی^۵، که با تجاری شدن^۶ و چیرگی عوامل اقتصادی بر ورزش همراه بوده است، نقش «تماشاگری» و «هواداری» اهمیت فراوان پیدا کرده است. به این ترتیب، با توجه به کاهش فرصتهایی که امکان تخلیه انرژی پرخاشجویانه و خشونت‌آمیز را برای تماشاگران و بینندگان رویدادهای ورزشی فراهم می‌ساخت، افراد و

1. D.Morris

2. Cashmore

3. Blanchard

4. Professionalism

5. Elitism

6. Commercialism

گروههایی که نقش تماشاچی و بیننده را ایفا می‌کنند از طریق رفتارها و کنشهایی که معمولاً در قالبی شعائرگونه^۱ تجلی می‌یابد و با توسل به حرکات و رفتارهای خشن و پرخاشجویانه، مبادرت به تخلیه انرژی پرخاشجویانه خویش می‌کنند.

ب) تئوری زیست‌شناسی اجتماعی

دیدگاه دیگری که در مجموعه تئوریهای مربوط به رهیافت زیست‌شناختی جای می‌گیرد، دیدگاه زیست‌شناسان اجتماعی^۲ است. زیست‌شناسان اجتماعی با الهام از بحثهای زیست‌تکاملی بر این باورند رفتارهایی که به افراد کمک می‌کند تا ژنهای خود را به نسلهای بعدی منتقل کنند، به تدریج در نوع انسانی رواج می‌یابند. از آنجا که پرخاشگری به بسیاری از افراد مذکر در انتخاب جفت کمک می‌کند، اصول انتخاب طبیعی در طول زمان به افزایش میزان پرخاشگری - حداقل بین مردان - کمک می‌کند. افزون بر این، زیست‌شناسان اجتماعی معتقدند به دلیل اینکه انسان در بستر انتخاب طبیعی تکامل می‌یابد، تمایلات نیرومند معطوف به رفتار پرخاشجویانه وی در این بستر قابل شناخت است. بنابراین، تمایلات مذکور بخشی از ماهیت وراثتی و زیستی وی به شمار می‌آیند (بارون و بایرن ۱۹۹۴، ص ۴۳۷). در این دیدگاه، بر خلاف رویکرد لورنز که به بقای فرد توجه داشت، به بقای ژنتیکی تاکید می‌شود. از آنجا که حداقل برخی از ژنهای انسان می‌توانند از طریق تولید مثل موفقیت‌آمیز منتقل شوند، ژنهای نهفته در رفتار که آسیب‌زا هستند در جریان تکامل و از طریق اختلاط و امتزاج ژنتیکی حذف می‌شوند (برم و کاسین ۱۹۹۳، ص ۳۵۹).

ج) نظریه پالایش روانی^۳

فروید و برخی از پیروان وی با طرح مفهوم پالایش روانی پرخاشگری مدعی شده‌اند که در بسیاری از موارد نیروی پرخاشگرانه در انسان به طریقی پالایش می‌شود. پالایش به مفهوم کاهش انگیزه پرخاشجویی است و از طریق ارتکاب کنش پرخاشجویانه یا مشاهده آن حاصل می‌شود (پیشین، ص ۳۵۷). پیروان این دیدگاه بر این باورند که اگر انسان مجالی برای ابراز پرخاشگری نیابد، نیروی پرخاشجویانه انباشته شده و سرانجام به شکل خشونت مفرط یا

1. Ritualistic

2. Sociobiologists

3. Catharsis Theory

بیماری روانی ظاهر می‌گردد. حداقل سه شیوه برای پالایش نیروی پرخاشگریانه از طرف پیروان این تئوری پیشنهاد شده است:

(۱) صرف انرژی پرخاشگریانه در فعالیتهای بدنی مانند بازیهای ورزشی، دویدن، جست و خیز، مشت زنی و نظایران.

(۲) پرداختن به پرخاشگری خیالی و غیر مخرب.

(۳) اعمال پرخاشگری، مستقیم حمله به فرد یا موضوع ناکام کننده، آزار و اذیت، ناسزا گفتن، صدمه زدن، تخریب و دیگر رفتارهای معطوف به ویرانگری (ارونسون ۱۳۶۹، ص ۷۷).

د) دیدگاه‌های فیزیولوژیکی و بیولوژیکی

برخی از روان شناسان، روان شناسان اجتماعی، و نیز پاره‌ای از رفتار شناسان تلاش کرده‌اند تا با استناد به عوامل فیزیولوژیکی و بیولوژیکی به ریشه یابی خشونت و پرخاشگری در رفتار انسان بپردازند. در این مورد، برخی از روان شناسان با تاکید بر پرخاشگری بودن مردان در مقایسه با زنان به تاثیر هورمون تستوسترون^۱ در مردان اشاره کرده‌اند. به زعم این پژوهشگران میزان بالای تستوسترون در خون به افزایش پرخاشگری در مردان می‌انجامد و بر عکس، میزان پایین این ماده منجر به کاهش پرخاشگری می‌شود (گلیتمان ۱۹۹۵، ص ۳۸۵ و ۵۵۸). گروه دیگری از روان شناسان و زیست شناسان با اشاره به ترکیب شیمیایی خون و تاثیر آن در پرخاشگری، اظهار داشته‌اند وجود برخی مواد مانند الکل و قند در خون بر پرخاشگری تاثیر می‌گذارد. به زعم این پژوهشگران، افزون بر بالا بودن میزان تستوسترون، پایین بودن میزان قند و بالا بودن میزان الکل در خون می‌تواند به افزایش کنشهای پرخاشگریانه منجر شود (مایرز ۱۹۹۴، صص ۲۲۵ - ۶).

برخی دیگر از پژوهشگران به تاثیر ناهنجاریهای کروموزومی در بروز پرخاشگری تاکید کرده‌اند. به باور آنان، برخی از مردان به جای ترکیب طبیعی یک کروموزوم X و یک کروموزوم Y، دارای یک کروموزوم X و دو کروموزوم Y هستند، و همین امر این قبیل مردان را به پرخاشگری بیشتر متمایل می‌سازد (مک کیچی^۲ و دیگران ۱۹۷۶، ص ۴۲۱).

برخی دیگر از پژوهشگران نیز با چنین استنباطی و با استناد به عوامل ژنتیکی و وراثتی و نیز وجود برخی نیروهای عصبی در انسان، در جهت تبیین خشونت و پرخاشگری در رفتار انسان

1. Testosterone

2. Mckeachie

تلاش نموده‌اند (مایرز، همان، ص ۲۴۵).

نقد و ارزیابی تئوریهای غریزی و زیست شناختی

به اعتقاد بسیاری از منتقدان، پیروان دیدگاههای رفتار غریزی مانند فروید و لورنز از تفکر و استدلالی دوری استفاده می‌کنند. این نظریه پردازان ابتدا به مشاهده پرخاشگری به عنوان نوعی رفتار مشترک می‌پردازند، آنگاه براساس این واقعیت استدلال می‌کنند که چنین رفتاری باید برخاسته از انگیزشها یا تمایلات جهان شمول باشد. در نهایت، نظریه پردازان مذکور برای تایید وجود پرخاشگری به میزان بالای وقوع آن متوسل می‌شوند. این استدلال از نظر منطقی در معرض تردید قرار دارد (بارون و بایرن ۱۹۹۴، ص ۴۳۸).

به طور کلی، در نظریه‌های رفتار غریزی و دیدگاه زیست شناختی از یک سو نمی‌توان روش مناسبی برای آزمون تجربی گزاره‌ها فراهم ساخت، و از دیگر سو شواهد تجربی اندکی برای تایید آنها وجود دارد. به عنوان مثال، پژوهشهای انجام شده در مورد تاثیر الکل یا هورمون تستوسترون بر پرخاشگری شواهد استوار و قطعی نشان نداده‌اند و موارد نقض در این مورد بسیار بیشتر از موارد تایید است. در نهایت باید اذعان نمود تئوریهای رفتار غریزی عمدتاً به ماهیت پرخاشگری در فرد توجه دارند و تبیین روشنی درباره پرخاشگریها و خشونت‌هایی که در قالب حرکات و کنشهای جمعی انجام می‌شوند ارائه نداده‌اند. هر چند عوامل غریزی و زیست شناختی، فرایندهای شیمیایی و هورمونی، و سیستم عصبی بر بروز پرخاشگری در سطح فردی تأثیر دارند، اما فروکاستن خشونت‌ها و پرخاشگریهای جمعی به سطح رفتاری فردی پاسخگوی موضوع مورد نظر این مقاله، یعنی خشونت و پرخاشگری طرفداران فعالیت‌های ورزشی در ورزشگاهها و جامعه نیست.

۲) تئوری ناکامی - پرخاشگری^۲

در روان‌شناسی، صرف نظر از اشاره به برخی عوامل مانند کم هوشی، نابسامانی کروموزومی، اختلال مغزی و عصبی و رفتار غریزی، که برای تبیین پرخاشگری و خشونت مورد استناد قرار گرفته‌اند، می‌توان به تئوری ناکامی - پرخاشگری اشاره کرد. این تئوری که از

معروف‌ترین و رایج‌ترین نظریه‌ها دربارهٔ خشونت و پرخاشگری است، ناکامی را به عنوان عامل به وجود آورندهٔ تمایلات پرخاشگریانه در نظر می‌گیرد. تئوری ناکامی - پرخاشگری مبتنی بر مجموعه‌ای از دیدگاه‌های نظری است که پرخاشگری را به طور عمده ملهم از یک سائق بیرونی برای آسیب وارد کردن به دیگران در نظر می‌گیرد. این رهیافت در چند تئوری مختلف منعکس شده است که جملگی بر این باورند شرایط بیرونی مانند ناکامی، فقدان وجهه و احساس اجحاف، سائق نیرومند برای ایجاد رفتار آسیب‌زا محسوب می‌شود. پذیرفته شده‌ترین تئوری در این مجموعه تئوری موسوم به ناکامی - پرخاشگری است. در این تئوری پرخاشگری برآیند فرایندی در نظر گرفته می‌شود که در خلال آن افراد از دستیابی به هدف یا اهداف خویش باز می‌مانند و احساس ناکامی در آنها شکل می‌گیرد. ناکامی حاصل از چنین فرایندی در نهایت سبب بروز حرکات و رفتارهای پرخاشجویانه و خشونت‌آمیز بین افراد می‌گردد. مهمترین هدف یا اهدافی که به عنوان محور آسیب‌مورد توجه قرار می‌گیرند منبع یا منابع ناکامی هستند.

تئوری ناکامی - پرخاشگری از یک سو، ناکامی را موجد انگیزه‌های پرخاشجویانه و پرخاشگریانه می‌داند، و از دیگر سو ریشه هرگونه پرخاشگری را در عوامل پیشین موجد ناکامی جستجو می‌کند. در آغاز، نظریه پردازان این تئوری عنوان می‌کردند که ناکامی همواره به نوعی پرخاشگری منجر می‌گردد، و پرخاشگری نیز به نوبهٔ خود نتیجه و حاصل نوعی ناکامی است. در تعریف ناکامی عنوان شده که ناکامی احساسی است که در نتیجه ایجاد مانع بر سر راه رسیدن به هدفی که فرد آن را مطلوب می‌شمارد پدید می‌آید (محسنی تبریزی ۱۳۷۹، ص ۷). این هدف می‌تواند ذهنی باشد مثلاً فرد گمان‌کننده که در حال رسیدن به هدف دلخواهش است و لذت‌های آن را پیش‌بینی کند - و یا ممکن است در رفتار ظاهری تجلی یابد. در هر دو مورد، چنانچه اتفاقاً مانعی سر راه تحقق هدف یا اهداف مورد انتظار فرد گردد، می‌توان گفت که وی ناکام شده است (برکویتز ۱۹۸۶، صص ۳۱۰-۱۱).

تئوری ناکامی - پرخاشگری در آغاز (۱۹۳۹) از جانب روان‌شناسانی مانند دولارد^۱، دوب^۲، میلر^۳ و سیرز^۴ مطرح گردید. فرضیات آغازین تئوری ناکامی - پرخاشگری عبارت بودند از:

الف) ناکامی سبب بروز برخی اشکال پرخاشجویی می‌گردد.

1. Dollard

2. Dobb

3. Miller

4. Sears

- کنشهای پرخاشجویانه حاصل برخی اشکال ناکامی هستند.

دولارد و همکارانش به طرح این ادعا پرداختند که محرک پرخاشگری سائق روان شناختی است که مانند سائق‌های فیزیولوژیکی - مثل گرسنگی و تشنگی - است. سائق فیزیولوژیکی مانند گرسنگی به سبب محرومیت از غذا به وجود می‌آید؛ پرخاشگری نیز به سبب ناکامی حاصل می‌گردد. دولارد استدلال می‌کند سائق گرسنگی تلاش برای یافتن غذا، و سائق پرخاشگری تلاش برای آسیب رساندن را بر می‌انگیزانند (برم و کاسین ۱۹۹۳، ص ۳۵۷). به اعتقاد دولارد و همکارانش هر چه محرک دستیابی به هدف و انتظار تحقق آن نیرومندتر باشد، ناکامی به گونه‌ای شدیدتر تجلی می‌یابد. انرژی پرخاشجویانه نیاز به تخلیه مستقیم علیه منبع ناکامی دارد (مایرز ۱۹۹۴، ص ۲۴۷).

از جمله مفاهیم حائز اهمیتی که در جریان تحولات تئوری ناکامی پرخاشگری وارد این تئوری شد، مفهوم جابجایی یا تعویض^۱ است. جابجایی به مفهوم تغییر کانون توجه فرد از عامل ایجاد کننده تنیدگی روانی و ناراحتی و متوجه ساختن خشم به موضوع دیگری به عنوان جانشین است. به زعم روان شناسان، هر میل یا خواسته غریزی که به مانعی برخورد کند و مجال ارضاء و تشفی نیابد، ایجاد تنیدگی روانی و ناراحتی می‌کند. برای رفع این تنیدگی ناراحت کننده، میل مزبور یا پس زده می‌شود و به ناخودآگاه می‌رود، یا اینکه جای خود را به خواسته دیگری که اجابت آن سهل و مجاز است می‌دهد (محسنی تبریزی، همان، صص ۷-۸). جابجایی اگر با امری صورت گیرد که از نظر فرهنگی یا اخلاقی عالی تر از هدف اجابت نشده باشد، «به گرای» خوانده می‌شود. فروید پیشرفت تمدن را نتیجه همین جابجایی‌ها، یعنی پس زدن خواسته‌های غریزی نخستین و متوجه ساختن نیروی آنها به سوی هدفهای اجتماعی و فرهنگی می‌داند (کرچفیلد و دیگران ۱۳۴۷، ص ۸۴).

لئونارد برکویتز بر مبنای این نگرش که کلیه رفتارها به درجات مختلف محصول تأثیرات طبیعی و محیطی بر ارگانیزم زنده می‌باشند، می‌بازد که فومول بندی مجدد فرضیات آغازین تئوری ناکامی - پرخاشگری کرده است. به نظر وی ناکامی به گونه‌ای خود به خود سبب تحریک پرخاشگری نمی‌شود و قرار گرفتن در معرض الگوهای پرخاشگری همیشه منجر به تجلی پرخاشگری نمی‌شود. در مقابل، برکویتز این اصل موضوعه را مطرح کرد که ناکامی به عنوان یک سازوکار حاضر و آماده، برای واکنشی پرخاشجویانه عمل می‌کند. ناکامی و تکرار فزاینده آن به

تدریج تمایل فرد ناکام را به نمایش واکنش پرخاشجویانه تقویت می‌کند. برکویتز ضمن اینکه به طور کامل تأثیر پالایندۀ پرخاشگری تجلی یافته را رد نمی‌کند، بر این باور است که واکنش پرخاشجویانه به یک محرک واقعی یا خیالی به طور موقت منجر به نوعی احساس رهایی می‌گردد. برکویتز برای توصیف ضرورت احساس رضایتمندی به دست آمده پس از تخلیۀ پرخاشگری، اصطلاح «تمایل به تکمیل» را به کار برده است. تقویت مستمر تمایل به تکمیل در فرد منجر به فراگیری این انتظار می‌شود که هنگام مواجهه با هر چرخۀ ناکامی - پرخاشگری آن را «تکمیل» کند. اما، این چرخه یک دور باطل است: هر چرخۀ تکمیل سبب شکل‌گیری این انتظار در آینده می‌شود که می‌توان ناکامی‌ها را از طریق پرخاشگری تخلیه کرد، بنابراین، بروز شدید پرخاشگری و آرامش نسبی پس از آن منجر به روند مستمر و طولانی مدتی از تقویت تدریجی نیازهای «تکمیل» می‌شود (برکویتز ۱۹۸۶).

نتیجه‌گیری برکویتز مبنی بر اینکه غرایز بیولوژیکی و یادگیری در هم تنیده‌اند، در مورد منشاء راه حل‌های مربوط به اشاعۀ رفتارهای پرخاشجویانه به کلیۀ سطوح مشارکت و رقابت ورزشی حائز اهمیت است. ورزشکاران جوان در آغاز فعالیت‌های ورزشی خویش می‌آموزند که با انجام رفتارهای خاص خطا کارانه‌ایی - رفتارهایی که فراگیری و توجیه آنها در سایر وضعیت‌های زندگی روزمره و خارج از عرصۀ فعالیت ورزشی کاملاً دشوار می‌نماید - می‌توانند از تنگناها خلاصی یابند. تمایز برکویتز بین پرخاشگری مشروع (غیر خطا) و نامشروع (خطا) تقسیم بندی مهمی برای شناخت و فهم بهتر پرخاشگری در عرصۀ ورزش است. برخی برخوردهای فیزیکی در فوتبال، خفه کردن درجودو، یا مشت زدن در ورزش مشت زنی، جملگی نمونه‌هایی از پرخاشگری مشروع در کنشهای ورزشی به شمار می‌آیند. اما علی‌رغم ماهیت فیزیکی و پرخاشجویانۀ ورزش‌هایی مانند مشت زنی و فوتبال، هیچ قاعدۀ ورزشی در این دو رشته خفه کردن را مجاز تلقی نمی‌کند. «آستانۀ تحمل» و نیز «پرخاشگری و خشونت» در قبال کنشهایی که در محدوده مبهم پرخاشگری مشروع و نامشروع رخ می‌دهند، عرصه‌ای است که در چارچوب تئوری ناکامی - پرخاشگری نیاز به بررسی دقیق و موشکافانه دارد. به عنوان مثال، در رشته‌ای مانند فوتبال ضربه زدن تحت چه شرایطی و در چه زمانی می‌تواند یک کنش مشروع تلقی شود و در صورت برخورداری از مشروعیت، آستانۀ تحمل آن تا چه میزان است؟

نقد و ارزیابی

تئوری ناکامی - پرخاشگری از آغاز مطرح شدن در معرض مناقشه قرار داشت. تردیدی نیست که بین ناکامی و پرخاشگری ارتباط وجود دارد، اما آیا می توان حکم قطعی صادر کرد که ناکامی همیشه میل به پرخاشگری ایجاد می کند؟ انتقادات زیادی به تئوری ناکامی - پرخاشگری و گروه دولارد وارد شد. یکی از اولین نقدها از جانب نیل میلر^۱ که خود از طراحان تئوری مذکور بود به آن وارد گردید. وی اذعان داشت که ناکامی در همه موارد تمایل به پرخاشگری را سبب نمی گردد. پژوهش های بعدی نشان داد که ناکامی در مواردی بیشتر تجلی می یابد که افراد از تحقق هدف بسیار مهمی که احساس می کنند استحقاق دستیابی به آن را دارند محروم می شوند (برم و کاسین ۱۹۹۳، ص ۳۵۷). بنابراین، حتی اگر ناکامی را بعنوان یک عامل در بروز پرخاشگری مؤثر بدانیم، نمی توان با قطعیت نتیجه گرفت که هر گاه ناکامی رخ می دهد به طور حتم پس از آن باید در انتظار پرخاشگری بود. منتقدان با اشاره به شواهد فراوان اذعان می نمایند که ناکامی تنها یکی از عوامل متعدد بالقوه پرخاشگری است (برم و کاسین، پیشین، ص ۳۵۸). با وجود انتقاداتی که به تئوری ناکامی - پرخاشگری وارد شده است، تجربه نشان می دهد که برخی از جنبه های مربوط به رفتارهای نابهنجار تماشاگران رویدادهای ورزشی ناشی از ناکامی آنان در تحقق یافتن اهداف شان در جریان برگزاری رقابتهای ورزشی است. به عنوان مثال، اعتراض و توهین تماشاگران و هواداران یک تیم ورزشی خاص به داور مسابقه هنگام عدم تناسب تصمیم گیری داور با انتظارات آنان، تخریب اموال ورزشگاه در مواقعی که تماشاگران احساس می کنند امکانات و تسهیلات مناسبی در اختیارشان قرار نمی گیرد، ناسزاها و حرکات بیش و کم ویرانگرانه ای که طرفداران تیم های مهم پس از ناکامی تیم محبوب خویش انجام می دهند، و رفتارهایی از این قبیل را می توان در چارچوب تئوری ناکامی - پرخاشگری مورد ارزیابی قرار داد. اما در این مورد نیز مانند سایر موارد، با استناد به این تئوری امکان تبیین کلیه اشکال خشونت و پرخاشگری بین تماشاگران رویدادهای ورزشی امکان پذیر نیست. هر چند تئوری ناکامی - پرخاشگری در مقایسه با تئوریهای رفتار غریزی و زیست شناختی گامی به جلو در جهت تبیین رفتارهای خشونت آمیز و پرخاشجویانه به شمار می آید، لیکن از آنجا که این

تئوری از سطح تحلیل روانی و فردی برخوردار است، در تبیین خشونت‌ها و پرخاشگری‌های جمعی، به ویژه در عرصه‌های عمومی حیطه‌های ورزشی و بین تماشاگران رویدادهای ورزشی رشته فوتبال از قابلیت کاربرد مناسب و قابل تعمیم برخوردار نمی‌باشند. در واقع، هم این تئوری و هم مجموعه تئوری‌های زیست‌شناختی، هر یک با تلاش در جهت فرو کاستن پدیده خشونت و پرخاشگری به مقوله‌ای غریزی و روانی، از تأثیر نهادهای پرورشی جامعه و شکل‌گیری و رسوخ فرهنگ خشونت در مجامع ورزشی غفلت ورزیده‌اند. در واقع، دیدگاه‌های مذکور از این جهت که بدون توجه به جنبه‌های اجتماعی ورزش، این پدیده اجتماعی و عناصر و فرایندهای ملازم آن، مانند خشونت و پرخاشگری را خارج از چارچوب ساختاری آن مورد بررسی قرار داده‌اند، قابل نقد و در معرض چالش هستند.

۳) نظریه‌های جامعه‌شناختی

پس از عدم کامیابی نسبی تئوری‌های رفتار غریزی و ناکامی - پرخاشگری در تبیین خشونت و پرخاشگری، محور توجه اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی معطوف به رهیافتی گردید که در آغاز در قالب تئوری موسوم به «یادگیری اجتماعی»^۱ از جانب آلبرت باندورا مطرح گردید. مبنای این تئوری بر این اساس استوار است که پرخاشگری و خشونت رفتار و کنشی اجتماعی است که از طریق فرایندهای اجتماعی، تولید، باز تولید، و فرا گرفته می‌شود. باندورا با نقد رفتارگرایی افراطی اسکینر^۲ بر این باور تأکید دارد که عوامل رفتاری، ادراکی، و محیطی در تعامل با یکدیگر شکل دهنده شخصیت افراد هستند. به عبارت دیگر، رفتار، عوامل فردی و نیروهای اجتماعی جملگی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و از هم تأثیر می‌پذیرند. باندورا، بر خلاف اسکینر و سایر رفتارگرایان که تقریباً به طور کامل به یادگیری از طریق تجربه مستقیم توجه داشتند، تأکید ویژه‌ای بر نقش یادگیری مشاهده‌ای^۳ در آشنایی با رفتار می‌کند. در واقع، متمایزترین جنبه نظریه باندورا این است که به باور وی بیشتر رفتارهای انسانی از طریق مشاهده یا الگوهای مثالی آموخته می‌شوند (جیل و زیگلر ۱۹۹۲، صص ۳۳۶).

رهیافت یادگیری اجتماعی بر این موضوع تأکید دارد که چگونه وضعیت‌های اجتماعی و

1. Social Learning Theory

2. Skinner

3. Observational Learning

محیطی به افراد می‌آموزند تا پرخاشگری‌ایانه رفتار کنند. در این رهیافت، پرخاشجویی و پرخاشگری به مثابه رفتارهایی اجتناب‌ناپذیر تلقی نمی‌شوند، بلکه به عنوان رفتارهایی در نظر گرفته می‌شوند که بر اساس پاداشها و تنبیهات شناخته و فراگرفته می‌شوند. تئوری یادگیری اجتماعی نه تنها به طور خاص به پاداشها و تنبیهات مستقیمی که افراد به طور مستقیم تجربه می‌کنند توجه دارد، بلکه افزون بر آن به پاداشها و تنبیهاتی که الگوهای نقش^۱ - افرادی که راهنمای عمل رفتار قرار می‌گیرند - به سبب رفتار پرخاشگری‌ایانه شان دریافت می‌دارند، توجه دارد. بر این اساس، افراد به مشاهده و تأمل در رفتار الگوها و پیامدهای رفتار آنها می‌پردازند؛ اگر این پیامدها مثبت باشد، رفتار مذکور در وضعیتهای مشابه از طرف مشاهده‌کننده مورد تقلید قرار می‌گیرد (فلدمن ۱۹۹۳، ص ۶۷۰).

باندورا علیرغم اذعان به وجود ساز و کارهای فیزیولوژیکی در بروز پرخاشگری و خشونت، به شدت فرضیات دو تئوری رفتار غریزی و ناکامی - پرخاشگری را مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی با بی معنا تلقی کردن مفروضات دو تئوری مذکور، دو فرضیه زیر را مطرح می‌کند:

- ۱) پرخاشگری تنها یکی از چند واکنش احتمالی در قبال تجربه ناکامی ناخواسته است.
- ۲) پرخاشگری واکنشی غیر غریزی است و در نتیجه تأثیر پیامدهای پیش بینی پذیر رفتار قرار دارد (اتکینسون و دیگران ۱۹۹۳، ص ۴۴۱).

به این ترتیب، براساس تئوری یادگیری اجتماعی، خشونت و پرخاشگری رفتاری آموختنی است و در عرصه فعالیت‌های ورزشی، ورزشکاران مشهور و محبوب با الگو قرار گرفتن توسط دیگران، به ویژه نوجوانان و جوانان می‌توانند در جلوگیری از رفتارهای خشن و پرخاشجویانه یا تقویت آنها نقش مؤثر و حایز اهمیتی داشته باشند. نظریه پردازانی که با استفاده از نظریه یادگیری اجتماعی به بررسی خشونت طرفداران فعالیت‌های ورزشی می‌پردازند به این موضوع اشاره می‌کنند که یک طرفدار فوتبال پس از مشاهده تحسین و تشویق بازیکن مورد علاقه‌اش از جانب سایر هم تیمی‌هایش به خاطر انجام اعمال خطا روی بازیکن تیم حریف و یا انجام خطاهای فریبکارانه، انگیزه و تمایل لازم برای انجام رفتار مشابه را به دست می‌آورد و ترغیب می‌شود تا همان رفتارها را در قبال طرفداران تیم حریف انجام دهد (وان^۲ و دیگران ۲۰۰۱، ص ۱۱۰). تری و جکسون^۳ با الهام از این تئوری اشاره می‌کنند که نیروهای جامعه

1. Role Models

2. Wann

3. Terry and Jackson

پذیری از طریق سه منبع به تقویت و مشروعیت رفتارهای خشونت آمیز و پرخاشجویانه بین تماشاگران فعالیتهای ورزشی و ورزشکاران کمک می کنند: ۱) گروه مرجع فعلی شامل ورزشکاران، مربیان، اعضای خانواده و دوستان، ۲) ساختار فعالیت ورزشی و نحوه اعمال مقررات توسط مقامات و دست اندرکاران فعالیتهای ورزشی و ۳) طرز تلقی ها و نگرشهای طرفداران، رسانه ها، دستگاه قضایی و جامعه. تقویت ممکن است به صورت پاداش هایی مانند جایزه، احترام دوستان و خانواده، و تحسین و تمجید تجلی یابد، یا اینکه به شکل هراس از تحقیر از جانب دوستان یا رقبا با تقویت منفی مواجه شود (تری و جکسون ۱۹۸۵، ص ۳۰ و ۳۵).

به اعتقاد برخی پژوهشگران، تئوری یادگیری اجتماعی مناسب ترین و منحصر به فردترین تبیین را در مورد افزایش مستمر پرخاشگری و خشونت در ورزشهای آماتوری و حرفه ای ارائه می کند (کاکس ۱۹۹۰^۱، ص ۲۸۲). جلوه های خشونت و پرخاشگری در ورزش در چارچوب تئوری مذکور هم بین تماشاگران رویدادهای ورزشی و هم بین ورزشکاران قابل تبیین است. در این تئوری، افزون بر در نظر گرفتن عوامل اجتماعی گوناگون مانند ساختار و ماهیت نوع ورزش از نظر میزان برخورد فیزیکی، به عوامل وضعیتی^۲ که رویداد ورزشی در بستر آن انجام می پذیرد، نهادهای مؤثر در جامعه پذیری به ویژه رسانه های همگانی، خانواده، آموزش و پرورش و ساختار ارزشها و هنجارهای حاکم بر جامعه و محیطهای ورزشی در ایجاد و شکل گیری خشونت و پرخاشگری ورزشی توجه می شود. هر چند که این تئوری با معطوف ساختن اذهان به عوامل بیرونی و محیطی کمک فراوانی به تبیین خشونت و پرخاشگری کرد، اما از آنجا که سهم و وزنی بیش از حد برای شرایط و وضعیتهای محیطی خاص قائل می شود و شخصیت فردی کنشگران را از اهمیت چندانی برخوردار نمی داند مورد انتقاد قرار گرفته است (اتکینسون و دیگران ۱۹۹۳، ص ۵۴۴).

در تئوریهای که تا این قسمت مورد اشاره قرار گرفتند، تلاش اصلی پاسخگویی به پرسشهای نظری درباره ماهیت عام خشونت و پرخاشگری بود که به عنوان بخشی فرعی تر خشونت و پرخاشگری در ورزش را نیز شامل می شدند. از دهه ۱۹۶۰ میلادی پژوهشهای جامعه شناختی در مورد عوامل اوباشگری و خشونت در ورزش فوتبال رو به گسترش نهاد و تبیینهای گوناگونی درباره عوامل بروز اوباشگری و خشونت در ورزش فوتبال مطرح شده است

که گستره آنها از آداب سازی پرخاشگری مردانه، تبیین‌های تاریخی در مورد وفاداری طبقات کارگر به باشگاههای محلی، تا تبیین‌های جامعه‌شناختی را در بر می‌گیرد که به جامعه‌پذیری جوانان طبقه کارگر به خرده فرهنگی که خشونت را به عنوان یک نماد منزلتی مورد تأکید قرار می‌دهد، توجه دارند (هورن^۱ و دیگران ۲۰۰۰، صص ۲۱۳-۲۱۲). در یک تقسیم بندی کلی، تبیین‌های ارائه شده در مورد خشونت و پرخاشگری در ورزش فوتبال را می‌توان در دو چشم انداز نظری جای داد. در یک چشم انداز، جامعه‌شناسانی قرار می‌گیرند که با رویکردی مبتنی بر دیدگاه ستیز^۲ به بررسی پدیده مذکور می‌پردازند، و در چشم انداز دیگر جامعه‌شناسانی قرار دارند که عمدتاً با الهام از دیدگاه کارکردگرایی^۳ ساختی به مطالعه خشونت و پرخاشگری در ورزش مبادرت می‌ورزند. نظریه پردازان چشم انداز نخست که مبنای تئوریک خود را از مارکسیست ساختارگرا^۴ الهام گرفته‌اند پدیده خشونت و اوباشگری را به مثابه نمونه‌ای از یک «وحشت اخلاقی»^۵ تلقی می‌کنند که اساساً به بحران «هژمونی سرمایه داری» مربوط می‌شود و اهمیت آن از منظر سیاسی قابل تأمل است. به عبارت دیگر، اوباشگری و خشونت ابزاری برای ترساندن مردم است تا مبادرت به اتخاذ مواضع محافظه کارانه کنند. بر این اساس، افرادی که از طریق ایجاد خشونت و اوباشگری ترس شان برانگیخته می‌شود راضی به افزایش نظم برای حفظ سلامت خویش می‌شوند و اقدامات و عملکرد شدید و تحمیلی دولت‌ها را تایید می‌کنند. اقدامات شدید دستگاه قضایی و پلیس به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، نمایایی این ترس و وحشت را افزایش داده و به نگرانی اجتماعی دامن می‌زند. این نگرانی برخاسته از ترس در مورد خشونت به عنوان گسیختگی در نظم اجتماعی و تقویت‌کننده این اتفاق نظر عمومی است که جنایت پیامد اجتناب‌ناپذیر بی توجهی به ارزشهای اخلاقی است. از این چشم انداز نظری به روشنی مشخص است که پژوهش تجربی در مورد خشونت و اوباشگری اهمیت چندانی ندارد بلکه مسئله مهم نقشی است که اوباشگران و افراد خشن به عنوان سربازان پیاده عرصه شطرنج در سیاست ایفا می‌کنند، که خود مستلزم تحلیل متفاوتی است (آرمسترانگ و هاریس^۶ ۱۹۹۱، صص ۴۲۸).

1. Horne

2. Conflict View

3. Structural- Functionalism

4. Structural- Marxist

5. Moral Panic

6. Armstrong and Harris

تیلور^۱ از جمله پژوهشگرانی است که در چارچوب اندیشهٔ جامعه شناختی و با تکیه بر آموزه‌های دیدگاه مارکسیست ساختارگرا در جهت تبیین خشونت و پرخاشگری در فوتبال تلاش کرده است. وی در آثار اولیهٔ خویش (۱۹۷۱) بر این امر تاکید داشت که خرده فرهنگهای طرفداران بیکار باشگاههای فوتبال و جوانان طبقهٔ کارگر در انگلستان تحت تأثیر تحول و تبدیل فوتبال به یک ورزش طبقهٔ متوسط و بین المللی قرار گرفته است. این طرفداران اصیل که ورزش فوتبال جایگاه مهمی در زندگیشان داشت، احساس می‌کردند که در جریان فراگرد تحول ورزش فوتبال اهمیت اساسی خود نزد باشگاههای فوتبال و فوتبالیست‌ها را از دست داده و به حاشیه رانده شده‌اند.

به زعم تیلور خشونت و اوباشگری در فوتبال را می‌توان بعنوان یک واکنش اعتراض‌آمیز در نظر گرفت؛ نوعی مقاومت و حرکتی اعتراضی از سوی طرفداران متعلق به طبقه کارگر که برای دستیابی مجدد بر کنترل ورزش فوتبال صورت پذیرفت. وی در آثار بعدی خویش (۱۹۸۲) تا حدودی نظر خود را تعدیل کرد. به اعتقادی وی، طبقهٔ کارگر انگلیس از یک فراگرد سریع تمایز اقتصادی و اجتماعی عبور کرده است که در جریان آن، اشرافیت کارگری با جناح راست جدید متحد گردید و به کاندیداهای محافظه کار رای داد و این امر به انزوای بیشتر جوانان بیکار طبقه کارگر انجامید. واکنش برخی از اعضای گروه‌های به حاشیه رانده شده و منزوی به فراگرد مذکور در قالب خشونت و پرخاشگری تجلی یافت. عبارت دیگر، دگرگونی سریع اقتصادی و سیاسی در جامعه سرمایه داری منجر به تمایز گذاری و برانگیختن واکنش خشونت‌آمیز از سوی گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای و منزوی گردید. در نتیجهٔ شکل‌گیری این وضعیت اجتماعی، به موازات بهره‌گیری دولت از هراس [مردم] از اوباشگری، گفتمان نظم و سرکوب قدرت و مشروعیت کسب کرد (گولیانوتی^۲ و دیگران ۱۹۹۴، ص ۴۰).

نظریه تیلور از چند جنبه مورد انتقاد قرار گرفت. برخی منتقدان با اشاره به اینکه استدلال‌ات مطرح شده توسط تیلور علی‌رغم اینکه به گونه‌ای جالب به خشونت و اوباشگری در ورزش و فوتبال نظر افکنده، بر این باور تاکید دارند که نظریه مذکور را بیشتر می‌توان دیدگاهی ساختی - کارکردی تلقی نمود که تبیین‌های علی ساده‌ای را در مورد خشونت و پرخاشگری در فوتبال به کار برده است (آرمسترانگ و هاریس، همان، ص ۴۲۹). برخی دیگر، آثار تیلور در مورد خشونت ورزشی را به عنوان استدلال ساده انگارانه‌ای تلقی کردند که اوباشگری و خشونت رابه

مثابه دسیسه دولت و نظام سرمایه داری مورد انتقاد قرار می‌دهد، ولی فاقد شواهد تجربی و پژوهش‌های تأیید کننده است (همان).

جامعه‌شناسان مکتب لیسترا^۱ نیز با تلاش تیلور برای تبیین منشأ اوباشگری فوتبال بر حسب شرایط جامعه شناختی، یعنی شرایطی که روابط اجتماعی و تجارب خاص جوانان طبقه کارگر را شکل می‌بخشد، همدلی کردند. اما، براساس استدلال جامعه‌شناسان مذکور، خشونت مورد نظر تیلور پدیده تازه‌ای نیست که به دگرگونیهای سریع در ترکیب اجتماعی طبقه کارگر ارتباط داشته باشد. بنابراین، به باور آنان تیلور به اوباشگری به صورت پدیده‌ای که عمیقاً ریشه در تجربه تاریخی طبقه کارگر دارد، برخورد نکرده است، بلکه در مقابل، تفسیر وی از تاریخ اوباشگری، در فوتبال تفسیری اختیاری است که شواهد آن را تأیید نمی‌کند. بعنوان مثال، دانینگ^۲ و همکارانش با اشاره به این واقعیت که خشونت و اوباشگری در عرصه رقابتهای فوتبال همواره وجود داشته و پدیده جدیدی نیست، تأکید می‌کنند گسستهایی که در مورد وقوع خشونت رخ داده‌اند به دگرگونیهای محسوس در نوع خشونت و سیمای اجتماعی طرفداران و هواداران ستیزه جو و آشوب طلب فوتبال مربوط بوده است.

قبل از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خشونت بین بازیکنان فوتبال نسبت به یکدیگر و داوران به شکلی ناپیوسته رخ می‌داده است، اما شکل‌های جدید خشونت بین طرفداران جوان تیم‌های فوتبال به آشوب و نزاع بین آنان معطوف گردید. در نتیجه شکل‌گیری صورتهای جدید خشونت، طرفداران قدیمی و «محترم» تیم‌های فوتبال، گرایش به کناره‌گیری از عرصه رقابتهای پیدا کردند. دانینگ و همکارانش در مورد این واقعیت جامعه شناختی مبادرت به ارائه تبیینی در خرده فرهنگ طبقه کارگر نمودند که براساس آن تمایل به نمایش عمومی خشونت و پرخاشگری در جوانان طبقه مذکور باز تولید می‌شود. به زعم آنان، طرفداران اوباش تیم‌های فوتبال را جوانان «سرکش» طبقه کارگر تشکیل می‌دهند. الگوی دانینگ و همکارانش مبتنی بر پژوهش ساتلز^۳ در مورد شکل‌گیری دسته‌های تبهکار در شهر شیکاگو بود. آنها با پیروی از الگوی آمریکایی ساتلز تأکید کردند که خصیصه رایج در جوامع طبقه کارگر انگلستان وجود «تقسیم بندیهای منظم» بر مبنای تمایز بالایی از گروههای سنی و جنسیتی است که با مرز بندیهای معین و نیرومندی مشخص شده بود. افزون بر این، مکانیسم‌های اجتماعی دیگری این روند را تقویت می‌کنند:

1. Leicester

2. Dunning

3. Suttles

آزادی نسبی کودکان و نوجوانان طبقه کارگر و این واقعیت که بخش عمده‌ای از جامعه پذیری آنان در خیابانها صورت می‌گیرد، و تمایل به تمایز جنسیتی و سلطه مردان در خانواده‌ها و جامعه (گولیانونی و دیگران ۱۹۹۴، صص ۲-۴۱). با توجه به این مکانیزمها، آن دسته از جوانان طبقه کارگر که به عنوان «سرکش» شناخته می‌شدند، تشویق به ایجاد درگیری و آشوب و سایر شکلهای رفتار پرخاشجویانه می‌شدند. به این ترتیب، نزاع و دعوا، ایجاد آشوب و بلوا، و نیز کاربرد عمومی نیروی فیزیکی برای تحقق کنترل و اعمال سلطه، هم کار آمد و هم مناسب تلقی می‌شود. الگوی فرهنگی مذکور در یک چشم انداز تاریخی قرار می‌گیرد که با الهام از تئوری «پوشش متمدن کردن»^۱ نوربوت الیاس^۲، بر آمیزش تدریجی ولی نامتوازن جوانان طبقه کارگر در این فراگرد تاکید می‌کند که در جریان آن، هرچند که این جوانان به طور کامل در ورزش فوتبال درگیر نمی‌شوند، اما گرایش به سمت تماشای مسابقات فوتبال در آنان شکل می‌گیرد (دانینگ و دیگران ۱۹۸۸، صص ۲۳۳-۶).

ضعف روش شناختی دیدگاه مذکور، راه را برای طرح رهیافت انسان شناختی^۳ هموار نمود. آرمسترانگ و هاریس (۱۹۹۱) فقدان شواهد تجربی در تفسیرهای جامعه شناختی در مورد خشونت و اوباشگری در فوتبال را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. اثر تحقیقی این دو پژوهشگر مبتنی بر یافته‌های قوم نگارانه آرمسترانگ بود که حاصل دو سال مطالعه میدانی در مورد گروهی از هواداران سر سخت تیم شفیلد یونایتد^۴ بود. براساس مشاهدات آرمسترانگ، اوباشگران فوتبال افراد خاصی نبودند، بین آنان بذرهای خشونت ملهم از خرده فرهنگهای طبقات محروم کارگر وجود نداشت، و بخش عمده‌ای از عداوتی که علیه آنان جهت‌گیری شده بود، ناشی از ترس و وحشت القا شده از جانب پلیس و رسانه‌ها بود (آرمسترانگ و هاریس ۱۹۹۱، صص ۴۳۲). اما هاریس و آرمسترانگ دریافته‌اند که خشونت و اوباشگری بین طرفداران تیم‌های فوتبال پدیده‌ای واقعی و همه گیر است. این تناقض آشکار نیاز به تبیین داشت. خشونت در بسیاری از موارد در ارتباط با شیوه معمول لذت بردن طبقه کارگر از رویارویی‌ها و تقابل‌های موجود در بازی فوتبال رخ می‌دهد و تضاد نمادین را به برخوردهای فیزیکی بدل می‌کند (پیشین، صص ۴۳۳). افزون بر این آرمسترانگ دریافت که طرفداران سرسخت و آشوب طلب تیم‌های فوتبال دارای سازماندهی مناسبی نیستند و فعالیت هایشان از طریق رهبران

1. Civilizing Process

2. N.Elias

3. Anthropological Approach

4. Sheffield United

رسمی هدایت و کنترل نمی‌شود. به تعبیر آرمسترانگ چنین گروه‌هایی «بی سر» هستند (گولیانوتی و دیگران ۱۹۹۴، ص ۴۳).

آرمسترانگ و هاریس بر این باور بودند که هدف اصلی طرفداران و هواداران «سرسخت» تیم‌های فوتبال، تحقیر نمادین هواداران و تماشاگران تیم‌های رقیب است. هاریس و آرمسترانگ پژوهش خود را بدون هیچگونه نظریه مشخصی درباره عوامل مؤثر در اوباشگری طرفداران فوتبال به پایان می‌برند. اما یافته‌های قوم نگارانه آرمسترانگ و هاریس، گامی حائز اهمیت در جهت بخشی به پژوهش درباره خشونت و اوباشگری در فوتبال به شمار می‌آید. به طور کلی رهیافت انسان شناختی، بر خلاف رهیافت جامعه شناختی، با تأکید بر تحلیل‌های سیستماتیک مقایسه‌ای از رفتار هواداران فوتبال کمتر در اندیشه ارائه یک الگوی عام برای تبیین خشونت و پرخاشگری است و به جای آن بر الگوهای «بومی» تکیه می‌کند.

مروری بر بحث‌های مربوط به خشونت و پرخاشگری در ورزش فوتبال حاکی از وجود کاستیهایی در مجموعه شواهد و تئوریهای مطرح شده است. بحث‌ها و جدلهای انجام گرفته در مورد این موضوع با توجه به رویکردها و رویه‌های روش شناختی جامعه شناسان و انسان شناسان اهمیت و برجستگی پیدا کردند. استراتژیهای متفاوت پژوهشی دلالت بر تغییر نوع پرسشها و پاسخها، و مهمتر از آن شیوه‌های تفسیر فراگردهای فرهنگی و اجتماعی دارد. اما هنگامیکه سعی در مفهوم سازی خشونت و اوباشگری فوتبال در سطح بین فرهنگی می‌شود، کاستیهای مربوط به پژوهش‌های انجام شده آشکار می‌گردد.

هر نوع درگیری و مشغولیت در امر ورزش را می‌توان به مثابه یک پدیده اجتماعی تلقی نمود که نه تنها مستلزم تحلیل دقیق است، بلکه حدود مربوط به آن نیز باید در هر دیدگاه موردشناسایی قرار گیرد. هیچ دیدگاه واحدی قادر نیست به تنهایی کل یک پدیده اجتماعی را در برگیرد و این امر مانند سایر فعالیت‌های انسانی در مورد پدیده خشونت و پرخاشگری نیز صدق می‌کند. اما بحث در مورد ماهیت و گستره خشونت و پرخاشگری بین تماشاگران فوتبال به تدریج رنگ و بویی مناقشه برانگیز به خود گرفته است. حتی بحث‌های آکادمیک که در دهه اخیر در مورد اوباشگری در فوتبال در بریتانیا انجام پذیرفت، نتوانست در مورد چشم اندازهای نظری، چگونگی گرد آوری داده‌ها، و اعتبار رهیافت‌های گوناگون روش شناختی توافقی را فراهم آورد. این عدم توافق به روشنی در اختلاف سنت‌های پژوهشی متفاوت جامعه شناختی و

انسانشناختی، که مورد اشاره قرار گرفت، منعکس شده است.

در سالهای اخیر توجه جامعه شناسان ورزشی برای تبیین و تحلیل مسائل اجتماعی موجود در عرصه ورزش و رویدادهای مربوط به آن، از جمله خشونت و پرخاشگری معطوف به دیدگاه کارکردگرایی ساختاری شده است و علیرغم استفاده از سایر دیدگاههای نظری در این عرصه، دیدگاه مذکور از نظر گستردگی در سطحی فزاینده از سایر دیدگاهها مورد استفاده قرار می‌گیرد. محور توجه این دیدگاه معطوف به نقش سیستم‌های اجتماعی یا جوامع، اجزاء، ساختارها یا نهادهای مختلف در یکپارچگی، هماهنگی، سازگاری و سلامت کل سیستم یا جامعه است.

جامعه شناسان هنگام بهره‌گیری از تئوری کارکردگرایی ساختاری برای تبیین چگونگی عملکرد یک جامعه، اجتماع، مدرسه، خانواده، یا سایر سیستم‌های اجتماعی، توجه خود را معطوف به چگونگی ایفای نقش اجزای سیستم در عملکرد کل سیستم می‌کنند. بر این اساس، در چارچوب تئوری کارکردگرایی ساختاری ارتباط بین مشارکت ورزشی و توسعه شخصیت مناسب یکی از محورهای مهم مطالعه و پژوهش به شمار می‌آید. در این دسته از مطالعات به بررسی این موضوع پرداخته می‌شود که آیا فعالیتهای ورزشی می‌توانند ارائه‌کننده تجربه‌هایی از جامعه پذیری باشند که از طریق آنها مردم ارزشها و قواعد جامعه را فراگیرند، و آیا فعالیتهای ورزشی می‌توانند محیطی را ایجاد کنند تا مردم این امکان را بیابند با استفاده از شیوه‌های سودمند مبادرت به رهایی از تنش‌ها و ناکامیهای خویش نمایند به گونه‌ای که نظم و ثبات جامعه نیز حفظ شود؟ به عبارت دیگر، می‌توان گفت تئوری کارکردگرایی ساختاری محور توجه خود را معطوف به این موضوع می‌کند که ورزش و فعالیتهای متناظر با آن به چه صورت نیازهای مربوط به سیستم اجتماعی را بر آورده می‌سازند؟ بنابراین، در مطالعه پدیده‌های

اجتماعی و ورزشی از چشم انداز دیدگاه مذکور ضرورت دارد تا به ساختارها، سازمانها، و نهادهای ورزشی توجه شود. اکنون، این پرسش قابل طرح است که ورزش به عنوان واقعیتهای اجتماعی چه اندازه در بروز رفتارهای خشونت آمیز و پرخاشجویانه مؤثر است و عناصر سیستمی مؤثر در آن کدامند؟ با توجه به کاستی‌هایی که دیدگاههای مختلف از نظر تنوریک و روش شناختی در مورد تبیین خشونت و پرخاشگری دارند، به نظر می‌رسد با توجه به نگاه سیستمی و چند جانبه تئوری کارکردگرایی ساختاری در چارچوب این دیدگاه می‌توان به تبیین مناسب‌تری در مورد موضوع مورد اشاره دست یافت. به منظور مصون ماندن از برخورد کلان و

ساختاری و اجتماعی ورزش و ارتباط متقابل آنها پرداخته شود. در همین راستا، مقاله حاضر با تلفیق جنبه‌های دیدگاه آسیب‌شناختی کلارک* (۱۹۹۱) با دیدگاه کارکردگرایی ساختی، مدل علی - توصیفی اذیل را برای مطالعه آسیب‌شناسی رفتار تماشاگران مسابقات فوتبال در ایران پیشنهاد می‌کند. مدل پیشنهادی دارای پنج گروه متغیر به شرح ذیل می‌باشد.

(۱) متغیرهایی که تحت عنوان تجارب نخستین دوران کودکی، محیط اولیه و شرایط نخستین رشد و تربیت نام‌گذاری شده‌اند و می‌توان آنها را بعنوان متغیرهای تأثیرگذار بر جامعه پذیری مورد اشاره قرار داد.

(۲) عوامل جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی مانند سن، جنس، وضعیت تأهل و پایگاه اجتماعی که برای هر تحلیل جامعه‌شناختی به ویژه خشونت و پرخاشگری ضروری می‌نماید.

(۳) گروه دیگری از متغیرها که ناظر به تحلیل گسترده‌تر جامعه‌شناختی از فرایند جامعه‌پذیری و یادگیری رفتارهای خشونت‌آمیز و پرخاشجویانه است. در این گروه وضعیت و شرایط فعلی افراد خشونت طلب، میزان کنترل والدین بر فرزندان، آزادی‌هایی که افراد در فعالیتها و امور روزانه خود از آنها برخوردارند، محله مسکونی، روابط در مدرسه، نوع همبازیها و گروه همالان^۲، عضویت در گروه‌های مختلف، و بالاخره نحوه استفاده از اوقات فراغت و چگونگی گذران آن با توجه به زمینه‌های ذوقی، سلیقه‌ها و علایق آنان به عنوان عوامل تأثیرگذار بر خشونت طلبی یا مسالمت جویی افراد مورد بررسی قرار می‌گیرند.

(۴) برخی از عوامل به عنوان بحرانها و وقایع زندگی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در تمایلات افراد به خشونت‌طلبی و پرخاشجویی مؤثرند در این گروه از متغیرها مورد توجه قرار می‌گیرند. این عوامل عبارتند از سابقه نزاع و کتک کاری، درگیری در مدرسه، ایجاد مزاحمت و درد سر در محله، محیط خانه، مدرسه، و گروه‌های همبازی و همالان، داشتن دوستان خشونت طلب و پرخاشگر با سابقه دستگیری و نظایر آن، و سابقه ناکامی در تحصیل و سایر امور زندگی که آمادگی ارتکاب خشونت و پرخاشگری را فراهم می‌سازند (محسنی تبریزی ۱۳۷۹، صص

* آر. کلارک (R. Clarke) با استفاده از مجموعه‌ای از متغیرهای متعامل و در چارچوب یک رویکرد روان‌شناسی اجتماعی متغیرهای مستقل تأثیرگذار بر رفتار بزهکارانه را، تبیین کرده است. کلارک، در الگوی خود از هفت گروه متغیرهای مستقل و در عین حال به هم مرتبط بهره‌جسته نیست که در این مقاله با کنار گذاشتن سه گروه از متغیرها که جنبه‌های روان‌شناختی و زیست‌شناختی دارند، پنج گروه از متغیرها که با رویکرد نظری کارکردگرایی ساختی مناسب دارند، مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

(۲۰۲-۳۰۵).

۵) گروهی از عوامل که به موقعیتها و وضعیتهای خاص مربوط می‌باشند و موسوم به «عوامل وضعیتی» هستند. از جمله این عوامل می‌توان به زمان برگزاری مسابقه، شرایط فیزیکی محل برگزاری مسابقه، اهمیت و حساسیت نتیجه مسابقه، سیستم کنترل اجتماعی و مدیریت ورزشگاههای محل برگزاری مسابقات، و غیره اشاره کرد. با افزودن عوامل کارکردی به پنج گروه متغیرهای ذکر شده، که ذیل آن مکانیسم‌های برقراری روابط اجتماعی بین تماشاگران و طرفداران تیم‌های ورزشی مورد بررسی قرار می‌گیرد، و نیز شیوه‌های برقراری ارتباطات آموزشی، فرهنگی و ورزشی از جانب باشگاه‌ها و دست اندرکاران امر ورزش مشخص می‌گردد، الگوی پیشنهادی تکمیل می‌گردد.

سخن پایانی اینکه، الگوی پیشنهادی در این مقاله با توجه به کاستی‌های الگوهای روان شناختی و زیست شناختی و نیز سوگیریهای قوم مدارانه و ایدئولوژیک برخی از الگوهای جامعه شناختی، از نظر قابلیت کاربرد و جامعیت در نظر گرفتن عوامل و عناصر مؤثر در بروز خشونت و پرخاشگری کارآمدتر و مناسب‌تر به نظر می‌آید. بدون تردید، آزمون تجربی مدل پیشنهادی، افزون بر تعیین صحت و سقم این مدل از نظر اعتبار تجربی، امکان تصحیح و تکمیل آن را نیز فراهم می‌نماید.

مأخذ

- ارونسون، الیوت (۱۳۶۹)، روان شناس اجتماعی، ترجمه حسین شکرکن، انتشارات رشد .
- فروم، اریش (۱۳۶۱)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، انتشارات مروارید .
- کرچفیلد، ریچارد اس؛ کرچ، دیوید و بلاکی، رجرتون ال (۱۳۴۷)، فرد و اجتماع، ترجمه محمود صناعی، انتشارات زوار .
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۴)، بررسی وندالیسم در تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران .
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۹)، مبانی نظری و تجربی وندالیسم: مروری بر یافته‌های یک تحقیق، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۶ .
- Alderman , R.B.(1974) *Psychological Behavior in Sport* . Philadelphia: W.B.Saunders.
- Atkinson, Rita, Richard Smith, Edward, and Bom Darly, J.(1993) *Introduction to Psychology* . Harcourt Brace Jovanovich College Publishers.
- Armstrong, Gary and Rosemary Harris (1991) " Football Hooligans : Theory and Evidence," in, *Sociological Review*, Vol. 39, No.3 .
- Bandura, Albert (1977) *Social Learning Theory* . Englewood Cliffs, NJ: Prentice - Hall .
- Baron, Robert, and Donn Byren (1994) *Social Psychology : Understanding Human Interaction* . Allyn and Bacon .
- Berkowitz, Leonard (1986) *A Survey of Social Psychology* . CBS College Publishing Com.
- Blanchard, Kendall (1985) *The Anthropology of Sport* . Bergin and Garvey Publishers, Inc .
- Brehm, Sharon S. and Saul M. Kassin Paul (1993) *Social Psychology* .

Houghton Mifflin Company .

- Cashmore, Ellis (1998) *Making Sense of Sports* . Routledge .
- Clarke, R.V.G. (1991) *Tackling Vandalism* . A Home Office Research Unit Report, London .
- Cox, R.H. (1990) *Sport Psychology : Concepts and Applications*, (2nd ed). Dubuque, IA: Wm.C.Brown .
- Dunning, Eric, Patrick Murphy, and John Williams (1988) *The Roots of Football Violence : A Historical and Sociological Study* . Routledge and Keganpaul .
- Feldman, Robert S.(1993) *Understanding Psychology* . McGraw-Hill, Inc.
- Guillianotti, Richard, N. Bonney and M. Hepworth (1994) *Football, Violence and Social Identity* . Routledge .
- Hjelle, Larry and A. Daniel Ziegler (1992) *Personality Theories: Basic Assumptions, Research, and Applications*. McGraw-Hill, Inc.
- Horn, Jon, Alan Tomlinson and Garry Whannel (2000) *Understanding Sport : An Introduction to the Sociological and Cultral Analysis of Sport* . Routledge .
- Leonard, Willbert Marcllus (1988) *An Introduction to Social Psychology* . John Wiley and Sons .
- Mckeachie, Willbert James, Doyle, Charlotte Lackner, and Moffett Mary Margarat (1976) *Psychology* . Addison-Welley Publishing Company .
- Myers, David G. (1994) *Exploring Social Psychology* .McGraw-Hill, Inc .
- Terry, Peter C. and John J. Jackson (1985) " The Determinants and Control of Violence in Sport," *Quest*, 37(1) .
- Wann, Daniel L. ,Melnick, Mmerrill J. ,Russel, Gordon W. ,and Pease, Dale G. (2001) *Sport Fans : The Psychological and Social Impact of Spectators*. Routledge.